

”

اعتراضات ایران، آخرین مرحله از یک دوره طولانی ناآرامیهای عمومی*

افشین متین عسکری

(استاد تاریخ دانشگاه ایالتی کالیفرنیا)

مترجم: رامان نصیری زاده

“

برای درک اعتراضات کنونی در ایران، بایسته است تا نگاهی دقیق به تاریخ جمهوری اسلامی از سال ۱۹۷۹ بیندازیم. ایران دارای رویه‌ی متداولی از بسیج مردمی است که مشابه آن در دنیای مدرن کم است، و این سنت زیربنای موج کنونی ناراضی‌تپها است.

شبح بار دیگر ایران را فراگرفته است: شیخ انقلاب. سلطنت طلبان تبعیدی، چپ‌های مصر، دانشگاہیان خشمگین، سیلیبریتی‌های محبوب و اصلاح‌طلبان سرخورده، سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را فریاد می‌زنند، در حالیکه نسل جوانی از مخالفان خشمگین، در سراسر کشور تظاهرات و سرکشی به راه انداخته‌اند و دست به عصیان زده‌اند.

شبح انقلاب مردمی که چهل و سه سال پیش سلطنت را سرنگون کرد، اکنون با انتقام‌جویی بازگشته و تخیل جمعی ایرانیان را تسخیر کرده است. شور و شوق انقلابی به ویژه در فضای مجازی و محافل و گردهمایی‌های اپوزیسیون در خارج از ایران تشدید شده است و هر نوع خواسته‌ای کمتر از درخواست تغییر تمامیت رژیم، خیانت تلقی می‌شود.

به‌ویژه در دیاسپورا، حتی مرتجعین ایرانی نیز انقلابی شده‌اند و به‌صورت ناخودآگاه به معنای اصلی واژه «انقلاب» که همانا برگرداندن وضعیت قبلی پس از واقعه‌ای است، بازگشته‌اند. کسانی که رویای بازگرداندن «عصر طلایی» سلطنت را در سر می‌پرورانند، به طرز عجیبی در یک موقعیت نامساعدی قرار گرفته‌اند، زیرا پرچمدار مفروض آنها، پسر آخرین شاه، هیچ علاقه‌ای به برگرداندن تاج نشان نداده است. اما با این حال پیام نوستالژیک آن‌ها، از طریق حجم شدیدی از برنامه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای که عمدتاً از سوی دولت‌های آمریکا و عربستان سعودی تامین مالی می‌شوند، با قدرت تام در ایران

پخش می‌شود. برخی از گروه‌های خارج از ایران، طرفدار تحریم‌های سختگیرانه دونالد ترامپ علیه ایران هستند، حتی اگر این تحریم‌ها به شدت به مردم عادی ایران صدمه بزند و جمهوری اسلامی را تقویت نماید تا دلیل شکست‌های داخلی خود را فشارهای خارجی عنوان نماید. برخی تا آنجا پیش می‌روند که از مداخله نظامی آمریکا یا اسرائیل برای سرنگونی جمهوری اسلامی و آزادی ایران حمایت می‌کنند و به سادگی درس‌های عراق و افغانستان را فراموش می‌کنند.

انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ ایران از زمان پیدایش خود تا تقریباً نیم قرن پیش، اسطوره‌های ماندگاری را ایجاد کرده است که به شدت بر درک ما از واقعیت سیاسی معاصر تأثیر می‌گذارد. در این مقاله، بدون آنکه از اهمیت این اسطوره‌های انقلابی بکاهیم برخی از آنها را به امید نگاهی هوشیارانه به فراسوی آن‌ها، بررسی خواهیم کرد.

اسطوره‌های ۱۹۷۹

از قضا، همه کسانی که خواستار انقلابی دیگر هستند با این موضوع موافقت نمی‌کنند که آخرین انقلاب ایران، یعنی دوره ۱۳۵۷-۱۳۵۸، نظامی سرکوبگرتر از نظام قبلی را بر سرکار آورد. با این حال، اسطوره قدرتمند یک انقلاب آزادی‌بخش، از خیالپردازی صرف سرچشمه نمی‌گیرد، زیرا تاریخ مدرن ایران بصورت استثنائی انقلابی بوده است. ایرانیان در طول قرن بیستم، دو انقلاب (۱۳۸۹-۱۳۸۵ و ۱۳۵۸-۱۳۵۷) و بحران‌های نزدیک به انقلاب در بین آن‌ها را تجربه کرده‌اند، در حالی که سه انقلاب مردمی نیز در قرن جاری رخ داده است (۱۳۷۹-۱۳۷۸، ۱۳۸۹-۱۳۸۸ و ۱۳۹۶).

علاوه بر این، افسانه ظهور یک قیام احرالزمانی که جهان را از شر و شرارت پاک بکند، در دورنمای اسلام شیعی نهفته است

روحانی تبعیدی بود و قاطعانه بر سرنگونی سلطنت پافشاری می‌کرد، رسید. ایالات متحده حامی خارجی شاه بود و از جاه طلبیهای وی برای بازیافت ثروت نفت ایران در ازای تسلیحات گران قیمت آمریکایی و نیروگاه های هسته ای استفاده می‌کرد. در آستانه انقلاب، سی هزار مستشار نظامی، تکنسین، کارآفرین آمریکایی و خانواده‌هایشان در ایران زندگی می‌کردند که بیشتر آنها درگیر پروژه‌های جنون‌آمیز شاه بودند و از اینرو تصویر یک «آمریکایی زشت» از آمریکائیه‌ها در ذهن ایرانیان بنا نهاد. انقلاب سال های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ نیز از اینرو پیامی قدرتمند و ضدامپریالیستی داد، ایده ای که آیت‌الله خمینی از چپ

که قرن‌ها دین اکثر ایرانیان بوده است. با این حال، نباید در تشبیهات مذهبی زیاده روی کرد. اما برخلاف تصور رایج، انقلاب اسلامی ایران در سال های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ به جای افزایش تعصبات دینی، از دین به عنوان یک ابزار سیاسی استفاده نمود. محمدرضا شاه پهلوی که با کودتای آمریکایی-بریتانیایی در سال ۱۹۵۳ به تاج و تخت رسیده بود، به مدت بیست و پنج سال به طور سیستماتیک آرمانهای سیاسی سکولار- ناسیونالیستی و چپ را سرکوب کرد. هنگامی که قبل از انقلاب سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۸ کشور با بحران روبرو شد، شاه از سازش با مخالفان لیبرال مشروطه‌خواه خود امتناع کرد تا اینکه رهبری مخالفان به آیت‌الله خمینی که یک



مارکسیست وام گرفت تا به محور برنامه‌های انقلابی «اسلامی» خود بدل نماید.

با این حال، ضد امپریالیسم اسلامی با پیروی دروغین از قوانین شریعت اسلام شیعه، ساده‌انگاران‌ه تمام مشکلات ایران را به گردن یک پادشاه که دست نشانده و در خدمت «شیطان بزرگ» آمریکایی بود، انداخت. چنین عملکردی، انقلاب را از مقابله با اهداف داخلی مانند ستم طبقاتی، جنسیتی و قومی دور کرد و در عین حال این واقعیت را پنهان کرد که سیاست‌های متناقض شیطان بزرگ (آمریکا)، شاه را تضعیف کرده و انتقال قدرت به خمینی را هموار کرده است.

جمهوری اسلامی

در بازگشت پیروزمندانه از تبعید در زمستان ۱۹۷۹، آیت‌الله خمینی بدون ائتلاف وقت، اقدام به برگزاری یک همه پرسی نمود و از ایرانیان خواست که به «جمهوری اسلامی» تعریف نشده وی رای بدهند. حمایت مثبت و گسترده مردم، به پیروان خمینی یک چک سفید داد تا طرحی «اسلامی» برای دولت آینده بنویسند. در آن مقطع، ائتلاف انقلابی ضد سلطنتی که طرفداران خمینی و ملی‌گرایان سکولار و جناح‌های چپ مختلف را در برمی‌گرفت، شروع به فروپاشی نمود.

مهمتر از این، خروج شاه از ایران تنها شروع انقلاب بود که در حوزه ای رادیکال و نامشخص، بدون داشتن سمت و سوئی معین و یا دستور کاری مشخص در حال حرکت بود. و این همان زمانی بود که انقلاب توسط یک جناح خاص در کابینه خمینی «ربوده» شد، دقیقا همانگونه که انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ توسط بلشویک‌ها و انقلاب فرانسه در سال ۱۷۹۳ توسط ژاکوبین‌ها

ربوده شد. اما تشکیل جمهوری اسلامی، هزینه گزاف چند سال سرکوب خونین مردم، مواجهه با ایالات متحده و یک جنگ تمام عیار با عراق را در پی داشت. اولین اعتراضات پس از انقلاب در ماه مارس ۱۹۷۹ در تهران رخ داد، زمانی که هزاران زن با عصبانیت از حجاب اجباری خمینی سرپیچی نمودند. در نتیجه اعتراضات، آیت‌الله خمینی عقب نشینی کرد و اجرای قانون حجاب اجباری به تعلیق افتاد تا زمانی که رژیم جدید بتواند ارگان‌های سرکوبگر خود را تشکیل بدهد.

در بهار آزادی سال ۱۹۷۹، ایران کشوری بدون دولت بود. ارتش و پلیس محمدرضا شاه سقوط کرده بود. اقلیت‌های ملی، به ویژه در کوردستان، عملاً خودمختار بودند. کارگران، کارخانه‌ها را به تصرف خود درآورده بودند، در حالی که دهقانان و مردم فقیر، زمینها را تصاحب می‌کردند و دانشجویان چپ‌گرا بر محوطه دانشگاه تسلط داشتند. کارمندان دولت مسئول محل کار خود بودند و کمیته‌های مردمی امور روزمره را در هر محله ای اداره می‌نمودند.

در این شرایط، این تنها قدرت یک دولت جدید بود که می‌توانست جلوی ضربه زدن انقلاب به سلسله مراتب اجتماعی را بگیرد، وظیفه ای که جمهوری اسلامی آنرا برعهده گرفت. بنابراین، پیروان سرسخت خمینی قول نوشتن یک قانون اساسی دمکراتیک را زیر پا گذاشتند و در ازای آن، سرمایه‌گذاری قدرتهای دیکتاتوری در دفتر رهبری را پیشنهاد نمودند که از طریق هیئت‌های روحانی غیرمنتخب که بر چهارچوب جمهوری پارلمانی تحمیل شده بودند، حکمرانی کردند.

در تابستان ۱۹۷۹، خطوط نبرد بر سر قانون اساسی دیکتاتوری پیشنهادی ترسیم شد، درحالی‌که اردوگاه خمینی به شدت

توسط جناح های کوچک اما بانفوذ چپ، به چالش کشیده شد. یک جریان چپ چندوجهی عمدتاً در مناطق خواهان خودمختاری (به ویژه در کوردستان) و در دانشگاهها و کارخانه ها در سرتاسر ایران مورد توجه بیشتری قرار گرفت. پیروان خمینی توانایی پیشبردن قانون اساسی جدید را داشتند، اما در حال از دست دادن نیروی جنبش بودند.

پروژه دولت سازی آنها می بایست چپ های سرکش را مهار نماید، از اینرو آنها را به سازش با نظم اجتماعی قبلی و امپریالیسم آمریکایی متهم می کرد. دولت موقت در تهران، با رضایت خمینی، روابط صمیمانه ای را با واشنگتن بنا نمود، حتی گزارش های در رابطه با کوردستان، فعالیت های شوروی در افغانستان و برنامه های عراق برای حمله به ایران را از طرف «سی آی ای» دریافت می کرد. همه اینها با یک کودتای سیاسی که پروژه دولت سازی خمینی را تثبیت کرد اما به قیمت آسیبی جبران ناپذیر به روابط بین ایران و آمریکا تمام شد، تغییر یافت.

ضد امپریالیسم احمق ها

در اواخر ماه اکتبر سال ۱۹۷۹، شاه که بیمار و در حال مرگ بود، از محل تبعیدش در مکزیک برای آخرین جراحی بیماری سرطان به بیمارستانی در نیویورک منتقل شد. با این حال، جیمی کارتر و مشاورانش، بر خلاف تصمیمی که گرفته بودند، اجازه دادند که لابی طرفداران شاه آنها را قانع کنند که شاه را به ایالات متحده بیاورند. این اشتباه هیچ توجیهی نداشت زیرا شاه در مکزیک به درمان پزشکی کافی دسترسی داشت.

چندی بعد یک طوفان دیپلماتیک آغاز شد، زیرا جمهوری اسلامی ادعا کرد که پذیرش شاه توطئه ایالات متحده برای

بازگرداندن سلطنت به ایران است، این در حالی بود که مقامات ایرانی بر این امر واقف بودند که شاه در حال مرگ است و دولت کارتر هیچ برنامه ای برای تغییر رژیم در ایران ندارد. با این وجود، جمعیتی عصبانی به نشانه اعتراض در برابر سفارت آمریکا در تهران که توسط گروهی از نظامیان چپ گرا بعد از سقوط شاه اشغال شده بود، جمع شدند.

چنین ابتکارات چپ گرایانه بار دیگر تکرار شد و آن زمانی بود که صدها دانشجوی عصبانی در ۴ نوامبر با رهبری یک روحانی که با پسر خمینی در ارتباط بود، سفارت آمریکا را به تصرف خود درآوردند. آیت الله خمینی به سرعت این اشغال را تایید کرد و متوجه شد که سوءاستفاده سیاسی از چنین اتفاقی ضد امپریالیستی که وی آن را «انقلاب دوم» نامید، می توانست برنامه دولت سازی را برای وی به ارمغان بیاورد. جدال طولانی با ایالات متحده، معروف به بحران گروگان گیری آمریکایی، به گرایش های چپ ایران که از قبل متلاشی و منقسم شده بودند، ابهام بیشتری بخشید. حزب کمونیست طرفدار اتحاد جماهیر شوروی گروگان گیری را به دلیل و نشانه ضد امپریالیستی بودن خمینی تحسین کرد، در حالی که یک اقلیت چپ دیگر، آنها را به عنوان یک حيله برای بهره برداری از شتاب ضد امپریالیستی انقلاب به سوی ساخت یک حکومت کلیسایی می دید.

فرد هالیدی، به عنوان یک مشاهده گر خارجی متقن، این اقدام خمینی را یک «اقدام ضد امپریالیستی احمقان» توصیف کرده است که تأثیرات آن برای ایران غیرقابل شمارش بود. اما جمهوری اسلامی با پیروی هدفمندانه از ایده کارل اشمیت (حقوقدان نازی)، خود را از طریق مواجهه وجودی با یک «دشمن» خارجی که گفته می شد عامل تمام نزاع و جدالهای داخلی

است، شکل داد. به همین دلیل، بحران گروگان‌گیری تا زمانی که اردوگاه خمینی توانست قدرت خود را تثبیت نماید و تمامی مخالفان را سرکوب کند، ادامه داشت.

مرگ شاه در ماه جولای ۱۹۸۰ و انتقال وی به آمریکا را بی‌معنی کرد و این امر باعث شد که راه حلی برای بحران آمریکا و ایران امکان‌پذیر شود. قبل از اینکه این اتفاق بیفتد، همه چیز دگربار تغییر کرد، یعنی همان زمان که دیکتاتور عراقی، صدام حسین، در ماه سپتامبر ۱۹۸۰ با ایران اعلام جنگ کرد. خمینی از بحران جدید به عنوان فرصت دیگری از سوی خداوند برای اثبات مسیر صحیح انقلاب تحت خود استقبال کرد و با اشاره به اینکه صدام حسین جنگ را به نیابت از ایالات متحده راه‌اندازی کرده است، به حل روابط ایران و آمریکا تن نداد.

واقعیت اما چیز دیگری بود. مواجهه طولانی مدت با ایالات متحده باعث شد که جمهوری اسلامی با هر دو قدرت بزرگ و جامعه بین‌الملل به ناسازگاری برسد. در همین حین، خمینی از جمعیت بزرگی از شیعیان عراق خواست تا برخیزند و دولت عراق را سرنگون کنند. این امر موجب شد تا صدام حسین انگیزه و فرصت لازم را به دست بیاورد تا به ایران، که از نظر نظامی ضعیف و از لحاظ دیپلماتیک منزوی بود حمله کند، به این امید که بتواند توافقنامه‌های قبلی را باطل و خمینی را سرنگون کند. همانند بحران گروگان‌گیری، جنگ در ابتدا مزایای سیاسی بسیاری را به جمهوری اسلامی داد، در حالی که عواقب نامطلوبی را در بلندمدت به همراه داشت. همانند یک الگوی تاریخی مرسوم، تهاجم به یک کشور در حال انقلاب، باعث شد تا مردم پیرامون رهبران قدرت جمع شوند. میلیون‌ها نفر دست از انگیزه انقلابی خود

کشیده و به جبهه جنگ رو کردند، حتی برخی از پرسنل نظامی بازنشسته یا زندانی شده شاه، برای دفاع از وطن خود داوطلب شدند.

این جنگ موجب تأخیر در توافق بر سر آزادی گروگان‌ها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شد که کارتر در آن شکست خورد و این شکست به طور قابل توجهی به دلیل عدم توانایی او در بازگرداندن گروگان‌ها از ایران بود. بنابراین، خمینی می‌توانست بگوید که او نه تنها شاه را، بلکه یک رئیس‌جمهور آمریکایی را نیز سرنگون کرده است. این پیروزی اما به قیمت دشمنی ریشه‌دار آمریکا و جنگی طولانی مدت با تلفات انسانی هنگفت و خسارات اقتصادی ویرانگر تمام شد.

مالیات خون

هنگامی که بعد از هشت سال، آتش بس اعلام شد، ایران و عراق هر کدام متحمل بیش از ششصد هزار تلفات شده و هزینه جنگ صدها میلیارد دلار برآورد شده بود. با این حال این صدام حسین بود که جنگ را آغاز کرده بود، اما این خمینی بود که پس از بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته خود، در سال ۱۹۸۲ جنگ را به مدت ۶ سال به درازا کشاند. خمینی اهمیتی برای آسیب‌های سرسام‌آور وارد شده به ایرانی‌ها یا عراقی‌ها قائل نبود و تنها زمانی که ادامه جنگ می‌توانست باعث فروپاشی جمهوری اسلامی شود با آتش بست موافقت کرد.

جنگ ایران و عراق پیامدهای سیاسی عمیقی به دنبال داشت. با شروع حمله به ایران، هم ایالات متحده و هم اتحاد جماهیر شوروی از عراق حمایت قابل توجهی نمودند. در سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۷، درگیری‌های نظامی آمریکا و ایران به

جنگی تمام عیار در خلیج منجر شد. جالب توجه است که، در حالی که جمهوری اسلامی ادعا می کرد با ایالات متحده می جنگد، به طور مخفیانه از واشنگتن و تل آویو کمک های نظامی دریافت کرده بود. در اواسط دهه ۱۹۸۰، پرزیدنت رونالد ریگان مجوز تماس های مخفیانه، از جمله معاملات تسلیحاتی، با تهران را برای تأمین بودجه شورش شبه نظامی راست گراها در نیکاراگوئه صادر کرد. افشای این تماس ها در رسوایی موسوم به ایران-کنترا تقریباً باعث سقوط دولت او شد.

در این میان، یک جنگ تقریباً یک دهه ای، ساختار جمهوری اسلامی را اساساً شکل داده بود. در تکرار یک الگوی آشنای دیگر پس از انقلاب، دولت سازی و جنگ سازی در هم آمیخته شده و جمهوری اسلامی را به یک دولت جنگی-رفاهی، استبدادی سیاسی و اقتصادی تبدیل کرده بود.

رژیم در اوایل دهه ۱۹۸۰، با حذف فیزیکی هزاران نفر چپ‌گرای مذهبی و سکولار در یک جنگ داخلی کوچک، خودمختاری کوردها را درهم شکسته بود. انرژی عظیم انقلاب مردمی وارد جنگی بیهوده شده و ایرانیان فقیر و طبقه کارگر را ملزم کرد تا همه مطالبات خود را به تعویق بیندازند، محرومیت های شدید مادی را متحمل و «مالیات خون» بپردازند، به عبارتی دیگر هر آنچه داشتند را پرداختند.

این اقتصاد دولتی به شدت کنترل شده، نیروی کار را تحت کنترل درآورد، اتحادیه های مستقل را نابود و انباشت سرمایه را تنظیم نمود. جیره غذایی و کنترل دستمزدها و قیمتها به یک امر عادی تبدیل شد، در حالی که بسیجی ها، پاسدارها و خانواده هایشان کمک هزینه نقدی و دسترسی ترجیحی به امکانات و خدمات عمومی دریافت می کردند. بنابراین میلیون ها شهروند عمدتاً از طبقات پایین شهری و

روستایی، در یک دولت رفاهی گسترده اما ابتدایی ادغام شدند که برای جنگ‌افروزی ای ظاهراً دائمی طراحی شده بود.

این تحولات زیرساختی در سال های پس از جنگ، منافع ملموسی را برای فقیرترین اقشار به ارمغان آورد و شاید برای مدتی آرامش را برای آنها به ارمغان آورد. در طول دهه ۱۹۸۰، دسترسی دولت به درآمد قابل توجه نفت، پروژه های مهندسی اجتماعی بقای آن را امکان پذیر کرده بود، اما در پایان جنگ، کشور ویران شده بود. خمینی که با بیماری دست و پنجه نرم می کرد، بلافاصله پس از آتش بست مرد - البته نه قبل از صدور دستور قتل عام هزاران زندانی سیاسی.

او اختیارات نامحدودی را به جانشینان خود واگذار کرده بود و صراحتاً به آنها این اختیار را داده بود که تا حد تعلیق اصول اساسی اسلام بنا به «دلایل حکومتی» پیش بروند. وصیت نامه پایانی خمینی اعتراف روشنی بود به این که در جمهوری اسلامی، دین خدمه سیاست است - نکته ای که در مسیر جانشینی او آشکار شد. حلقه درونی رژیم بسته شد و علی خامنه‌ای، روحانی سیاسی که حتی آیت‌الله هم نبود، به عنوان جانشین خمینی برای رهبری جمهوری اسلامی انتخاب شد، و قدرتی نامحدود به دست آورد.

امیدهای اصلاح طلبان

دهه ۱۹۹۰ به یک دهه بازسازی اقتصادی پس از جنگ تبدیل شد که از یک رژیم دولت گرا فاصله گرفت و به تدریج با نظم جهانی نئولیبرال مطابقت یافت. با رهایی از ائتلاف جنگ، مقدار قابل توجهی از درآمد نفت صرف زیرساخت های جاده‌ها، سدها و برق‌رسانی شد و همچنین بهداشت و آموزش عمومی را به‌طور قابل توجهی

گسترش داد.

در حالی که رفتارهای ترجیحی با افراد وفادار به رژیم ادامه داشت، جمعی از ایرانیان، به‌ویژه در مناطق روستایی، از سیاست‌های اقتصادی که تسکینی برای تحمل سال‌های سخت جنگ بود، بهره‌مند شدند. آزادی‌های قابل توجهی نیز در زمینه فرهنگی به وجود آمد، جایی که سخت‌ترین تدابیر دهه گذشته از جمله دسترسی به سرگرمی‌ها، کدهای پوشش و تفکیک جنسیتی را کاهش داد.

رژیم آپارتاید جنسیتی که نابرابری شدید را بر زنان تحمیل می‌کرد، همچنان پابرجا بود، اما میلیون‌ها زن مبارزات قانونی و سیاسی را به راه انداخته و در زندگی روزمره تلاش می‌کردند تا لبه‌های آن را از بین ببرند. حتی برخی از آزادسازی‌های سیاسی متواضعانه قابل توجه بود، زیرا گفتمان محتاطانه اصلاحات شروع به ظهور کرد که تا حدی به عنوان یک سوپاپ امنیتی سیاسی به حساب می‌آمد.

روابط دیپلماتیک با جهان خارج بهبود یافت و در پایان این دهه، حتی تنش‌زدایی با ایالات متحده ممکن به نظر می‌رسید. گرم شدن روابط واشنگتن و تهران زمانی آشکار شد که محمد خاتمی اصلاح طلب در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۷ پیروز شد و دستورالعمل جذابی در سیاست خارجی به راه انداخت و جنگ طلبی خمینی را با پیشنهاد‌های صلح آمیز و «گفتگوی تمدن‌ها» جایگزین کرد.

با این حال، ایالات متحده هرگز تحریم‌های اقتصادی بر ایران را لغو نکرد و در عوض تحریم‌های جدیدی را بر بخش انرژی ایران افزود - سیاستی که عمدتاً توسط لابی قدرتمند اسرائیل در واشنگتن اعمال می‌گردید. اسرائیل در دهه ۱۹۹۰ با تغییر موضع قبلی خود به عنوان متحد خاموش نظامی، جمهوری اسلامی ایران را

به عنوان دشمن وجودی خود معرفی کرد. بهانه اسرائیل، حمایت ایران از «تروریسم» بود، به معنای حمایت ایران از مقاومت در برابر تهاجمات نظامی اسرائیل به لبنان و سوریه می‌باشد.

در واقع، در حالی که اسرائیل به راحتی اشغال سرزمین‌های فلسطینی را تداوم می‌بخشید، نیاز به ساختن یک «تهدید وجودی» داشت، چیزی که هیچ یک از رژیم‌های عربی مطیع همسایه قادر به ایجاد آن نبودند. جمهوری اسلامی با لفاظی‌های تند اما توخالی خود، نقش دشمن‌نمایی اسرائیل را کاملاً برعهده گرفت، همان‌طور که دولت یهود دقیقاً همان جایگاه نمادین را در تبلیغات جمهوری اسلامی برعهده گرفته است.

از ۱۱ سپتامبر تا جنبش سبز

در سال ۱۹۹۹، جنبش اصلاحات دوران خاتمی با سرکوب شدید دانشجویان دانشگاهی که در دفاع از آزادی مطبوعات تظاهرات کرده بودند، متوقف شد.

خاتمی پابرجا ماند تا برای دور دوم کاندید شود، اما واضح بود که «دولت پشت پرده» ایران، اصلاحات ساختاری را تحمل نخواهد کرد.

شکست اصلاحات در دوران خاتمی سبب بسته شدن افق‌های سیاسی نسل اول پس از انقلاب شد. اما همچنان گفتمان برای اصلاحات ادامه یافت و ظاهری تسامح آمیز برای رژیم فراهم کرد و مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس را تشویق کرد. اما مبانی سیاست داخلی و خارجی هرگز تغییر نکرد، حتی زمانی که اصلاح طلبان حمایت رئیس‌جمهور یا اکثریت مجلس را در کنار خود داشتند. پنجره‌ی کاهش تنش‌ها با ایالات متحده بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با سخنرانی «محور شرارت» رئیس‌جمهور جورج دبلیو

بوش بسته شد؛ که در آن، ایران و عراق را همزمان در فهرست دشمنان جنگ علیه تروریسم آمریکا قرار داده بود. اما در همین زمان، جمهوری اسلامی به طور مخفیانه با واشنگتن در حال همکاری برای مقابله با شبکه القاعده بود و حتی در جنگ آمریکا علیه حکومت طالبان در افغانستان به امریکار کمک می کرد.

اما واقع بینانی سیاسی، نمی توانست مانع از راه اندازی لابی اسرائیل و متحدان نتوکان در دولت بوش شود که با اقدامات نظامی، ایران را در صدر لیست هدف های تغییر رژیم آمریکا قرار داد. در اوایل دهه ۲۰۰۰، لابی اسرائیل-نتوکان به هسته های شدن ایران و برنامه های انرژی هسته ای آن تمرکز کرده بود و هشدارهای ترسناکی را درباره ی قابلیت تولید سلاح هسته ای جمهوری اسلامی اعلام می کرد.

برخلاف اسرائیل که با تحدید قانون بین المللی، توانست آرسنال هسته ای خود را بسازد، ایران پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای را امضا کرده بود و برنامه ی انرژی هسته ای خود را عمدتاً در حوزه ی سازمان بین المللی انرژی اتمی اجرا کرد. این تضاد در برابر دولت بوش اهمیتی نداشت و دولت بوش با اعمال تحریم های «ضد حیاتی» جدید، ایران را از شبکه ی بانکی و مالی جهانی محروم و تحریم های پویا را بر کشورهای که با ایران تجارت می کردند، اعمال کرد.

باراک اوباما که در سال ۲۰۰۸ به سمت ریاست جمهوری آمریکا رسید، و با رهبران عالی رتبه جمهوری اسلامی ایران، ارتباطات محرمانه ای برقرار کرد که به سوی یک حلقه ی دوراندیشی حرکت می کرد. اما به محض شروع یک بحران داخلی جدید در ایران، این فرصت به سرعت متوقف شد. در سال ۲۰۰۹، میلیون ها نفر در اعتراض به دومین دوره ی ریاست جمهوری محمود

احمدی نژاد، به خیابان ها آمدند و نتیجه ی انتخابات را تقلبی عنوان کردند.

جنبش سبز در ایران بزرگترین اعتراض جمعی در سه دهه گذشته با شعار تکان دهنده ی آن «رأی من کجاست؟» مخالفت خود را با رژیم نشان می داد، اما خواستار پایان جمهوری اسلامی نبود. اما در جواب، رژیم با آزاد سازی شبه نظامیان خصوصی و نیروهای امنیتی خود و کشتن دست کم ده ها و بازداشت هزاران نفر از معترضان، مردم را سرکوب کرد. اعتراضات در اوایل ۲۰۱۰ کم کم خاموش شد. شکست جنبش سبز نشان داد که هرگونه مخالفت مردمی، حتی در حد قوانین تعیین شده توسط رژیم، در نهایت با خشونت مواجه خواهد شد.

اوباما در دوره دوم ریاست جمهوری خود، همزمان با از سرگیری مذاکرات محرمانه با تهران، سیاست دوگانه تشدید تحریم ها علیه ایران را دنبال کرد. در سال ۲۰۱۵ و علیرغم تلاش اسرائیل و عربستان سعودی، جمهوری اسلامی، آمریکا و سایر اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد برنامه جامع اقدام مشترک را امضا کردند. تهران با نظارت بین المللی بر برنامه انرژی هسته ای خود در ازای لغو تحریم ها موافقت کرد.

چرخه اعتراضی جدید

با این حال، قبل از اینکه اقتصاد ایران و شهروندان آسیب دیده آن تسکین قابل توجهی را تجربه کنند، دولت دونالد ترامپ آنچه را که «توافق اوباما» می نامید، با توجه به شکایت های اسرائیل و عربستان در مورد «ارفاق» در مورد اجرای تحریم ها، باطل اعلام کرد. در نتیجه تحریم های بین المللی فلج کننده بازگشتند تا بار سنگین اقتصاد فاسد و سرمایه داری را که از قبل بر دوش ایرانیان وارد می کردند را تشدید کنند. بین پاییز ۲۰۱۷ و زمستان ۲۰۲۰، کاهش

یارانه ها و افزایش قیمت انرژی توسط رژیم منجر به اعتراضات خشونت آمیز سراسری با سطوح بی سابقه مشارکت مستضعین و طبقه کارگر شد. در نوامبر ۲۰۱۹، اعتراضات به اوج خودش رسید و صدها هزار کارگر غیور ایرانی به خیابان ها آمدند و حکومت با استفاده از تانک، هلیکوپتر و مسلسل در مقابل مردم قرار گرفت. به گزارش سازمان بین الملل بیش از سیصد نفر جان خود را از دست دادند. یک مطالعه در سال ۲۰۲۰ در مورد چرخه اعتراضی جدید به این نتیجه رسید: اعتراضات سیاسی و اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران چیز جدیدی نیست. این کشور در ۴۰ سال گذشته شاهد اعتراضات خشونت آمیز و بدون خشونت بسیاری بوده است. با این حال، دو اعتراض بزرگ در دسامبر ۲۰۱۷ و نوامبر ۲۰۱۹ نشان می دهد که پویایی غالب اعتراضات سیاسی در ایران در حال تغییر است. احساس افراطی گرایی در میان معترضان وجود دارد، در حالی که دولت آماده است برای حفظ کنترل به خشونت شدید متوسل شود. رادیکالیزه شدن فزاینده می تواند نتیجه بن بست سیاسی باشد که از ناامیدی نسبت به چشم انداز تغییرات معنادار، چه از طریق اصلاحات و یک گذار دموکراتیک و یا در غیر این صورت با پیشرفت اقتصادی ناشی می شود. تمرکز قدرت در جناح های غیر منتخب دولت که توسط مشتم آهنگین نیروهای مسلح و امنیتی محافظت می شوند، وضعیت اسفبار اقتصادی، فساد فلج کننده در هر سطح، و عدم پاسخگویی، بحران مشروعیت موجود برای یک انقلابی را افزایش داده است. رژیمی که برای قرار گرفتن در کنار «مستضعف» به قدرت رسید. این یک نمونه بارز از هشدار مردمی بود که جمهوری اسلامی با توجه به وضعیت نابسامان سیاسی و اقتصادی خود، باید اعتراضات

بزرگتر و خشمگین تری را پیش بینی می کرد. در همین حین، زمانی که دولت ترامپ ژنرال ایرانی قاسم سلیمانی و همراهانش را در حمله پهپادی به خاک عراق در ژانویه ۲۰۲۰ کشت، فشار خارجی افزایش یافت.

[قاسم] سلیمانی فرمانده عملیات سپاه پاسداران در خارج از کشور و یکی از برجسته ترین چهره های نظامی ایران با شهرتی نسبتا پاک بود.^۱ تهران با واکنش متواضعانه به این ترور وقیحانه، موشک هایی را به سمت پایگاه های نظامی آمریکا در عراق شلیک کرد و از قبل نیز هشدارهایی برای به حداقل رساندن خسارت ارسال کرد.

تلاش برای جلب همدردی عمومی با قتل سلیمانی با شکست مواجه شد، زمانی که سپاه پاسداران به اشتباه یک هواپیمای مسافربری اوکراینی را سرنگون کرد و ۱۷۶ مسافر آن را که بیشتر آنها ایرانی بودند، به قتل رساند. وجهه ای این نیرو به شدت مخدوش شد و اعتراضات در خیابان ها و محوطه دانشگاه ها به راه افتاد.

سال ۲۰۲۰ با ناآرامی و بی ثباتی قابل توجهی آغاز شد که با پیش بینی تغییرات در راس آن افزوده شد، زیرا رهبری آیت الله خامنه ای ۸۰ ساله، به انقضاء رسیده بود. نتیجه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰ منجر به این شد که حکومت چگونه در میان بحران چند جانبه، یک گذار سیاسی را مدیریت می کند.

واکنش به بحران جدید نگرش سختگیرانه و بی انعطاف بود. با تغییر در عملکرد گذشته، اصلاح طلبان از شرکت در انتخابات محروم شدند که زمینه را برای انتخاب فرد بسیار راست گرای به نام ابراهیم رئیسی، که مستقیما در قتل زندانیان سیاسی در اواخر دهه ۱۹۸۰ دست داشته است، مهیا ساخت. بدیهی است که حکومت دیگر به مشارکت انتخاباتی اهمیتی نمی دهد

و حتی ادعایی از آن که عموم مردم یک گزینه دارند، نیز وجود ندارد. با آنکه نیمی از ایرانیها در رای‌گیری شرکت نکردند، اما رئیسی ۷۰ درصد آراء موخوده را به دست آورد. به عبارت دیگر، رئیسی تایید حدود یک سوم از واجدین شرایط رای دادن را بدست آورد که پایین ترین رکورد در انتخابات ریاست جمهوری این حکومت به حساب می‌آید. در این حین ایران همه‌گیری کووید ۱۹- را تجربه کرد، درست در زمانی که دولت بایدن با امید رفع تحریم‌ها مذاکرات را برای احیای توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ از سر گرفت. اما ماه‌ها مذاکرات به جایی نرسید و با شروع موج اخیر اعتراضات در ایران، مذاکرات هسته‌ای متوقف ماند.

بحران ۲۰۲۲

در سال ۲۰۲۲، ایران بدون لغو تحریم‌ها و اقتصاد آسیب دیده از این پندمیک خارج شد. روابط رژیم با ایالات متحده و اروپا در بدترین حالت خود متوقف شده بود، در حالی که سیاست "چرخش به شرق" - به سمت چین و روسیه - مارپیچ نزولی اقتصاد را معکوس نکرده بود. ناظران بیرونی و اصلاح طلبان در مورد حجم بزرگی از نارضایتی‌های مردمی هشدار می‌دادند. اقتصاد در بدترین شکل خود در چند دهه گذشته قرار داشت، با افزایش تورم و بیکاری که بیشترین ضربه را به فقرا و زنان وارد کرد.

شکاف‌های نجومی طبقاتی و فساد، بیشتر از همیشه به نمایش گذاشته شد، در حالی که تظاهرات گسترده کارگران، معلمان و بازنشستگان دولتی امری عادی بود. میلیون‌ها جوان، از جمله دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها، آینده‌ای تاریک‌تر را در پیش‌روی خود می‌دیدند و زنان با تاریک‌ترین چشم‌اندازها روبرو

بودند. زنان ایرانی که به طور متوسط از مردان تحصیلات بیشتری دارند به دلیل حکومت آپارتایت جنسیتی، فقر را بیشتر را تجربه می‌کنند.

برای دهه‌ها، تنش در میان اقلیت‌های قومی سرکوب‌شده و محروم در ایران، به‌ویژه در مناطق کرد، بلوچ و عرب در این کشور افزایش یافته بود. آخرین بحران زیست محیطی با ابعاد گسترده، ترکیبی از خشکسالی، سوء مدیریت آب و آلودگی مرگبار، عملاً کشور را خفه می‌کرد.

بنابراین، صحنه‌ای برای یک طوفان سیاسی از نارضایتی‌های ریشه‌دار و چند وجهی آماده شده بود. به طور ساده، اشکال و لایه‌های متعددی از ستم‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با یکدیگر ترکیب شده‌اند و بارهای غیرقابل تحملی را ایجاد کرده‌اند که منجر به انفجار اعتراضات سراسری شده‌اند.

با نگاهی مسلم به دریاچه میهم سیاست طبقاتی، ممکن است صفوفی از بلوک‌های سیاسی متخاصم را تشخیص دهیم که تقریباً با اقشار مختلف اجتماعی مطابقت دارند. مورخان مورخان اتفاق نظر دارند که پایگاه اجتماعی تحولات سیاسی ایران در قرن گذشته طبقه متوسط بد تعریف شده است. با این حال، همانند رژیم سلطنتی، روابط جمهوری اسلامی با اقشار متوسط دوسویه بوده و سعی می‌کند با امتیازات اقتصادی و سبک زندگی آنها را بخرد و در عین حال از داشتن نمایندگی سیاسی آنها را محروم می‌کند.

جنبش سبز ۲۰۰۹ جدی ترین تلاش اخیر طبقه متوسط برای مداخله سیاسی بود که رژیم توانست تا حدودی آن را مهار کند زیرا طبقات پایین به آن نپیوستند. جمهوری اسلامی همواره مدعی نمایندگی از فقرا و طبقه کارگر و مستضعف بوده است. گاهی اوقات،

اقدامات پوپولیستی اقتصادی رژیم، که احتمالاً با اعتقادات مذهبی تقویت شده بود، بخشی از فقرا و طبقات پایین روستایی و شهری را حمایت فعال یا ضمنی می کرد. با این حال، به نظر می رسد که این تعادل متزلزل دیگر برقرار نیست.

قیام های خونین ۲۰۲۰-۲۰۱۷ مستضعفین، اعتصابات کارگری مداوم، و فشار خردکننده معیشت روزانه، نشان دهنده وضعیت جدیدی است که در آن طبقه مستضعف و کارگر ممکن است آماده پیوستن به اپوزیسیون را داشته باشند. از سوی دیگر، ما هیچ مدرکی دال بر توانایی رژیم برای بسیج یک پایگاه اجتماعی نمی بینیم. ارگان های سرکوبگر آن، اعم از پلیس، نیروهای امنیتی و شبه نظامیان لباس شخصی، در انجام دادن کارشان مهارت کامل را دارند. اما در تظاهرات اخیر، رژیم طرفداران خود را همانند جنبش سبز برای سرکوب مردم بیرون نیاورد.

همچنین توسل به اسلام، و دینداری مفروض توده ها، محور گفتمان رسمی را تشکیل نمی دهد. لفاظی تدافعی رهبر معظم انقلاب در مورد بحران کنونی کاملاً سکولار است و از اعتراف و اصلاح اشتباهات سیاسی امتناع می کند و اعتراضات را به توطئه های خارج از کشور متهم می کند. این انکار قاطعانه واقعیت، بسیاری از ناظران را به یاد واکنش سلطنت به سقوط قریب الوقوع آن می اندازد، هنگامی که شاه واقعیت بحران انقلابی را چند ماه قبل از سقوطش پذیرفت که بسیار دیر شده بود.

برانگیختن شورش

به نظر می رسد که جمهوری اسلامی اشتباهات رژیم شاه نسبت به انقلاب را تکرار می کند. رژیم جمهوری اسلامی بانی پیش درآمدها و مکانیسم محرک بحران

کنونی بوده است. دولت رئیسی با تشدید مقررات فرهنگی سرکوبگرانه، به ویژه در مورد قوانین پوشش و حجاب اجباری زنان، موجب طغیان جدیدی در ایران شد.

در سال های اخیر چند زن جوان با بی حجابی در ملاء عام قوانین حجاب را به چالش کشیده بودند. حتی مطالعات خود دولت نیز اذعان داشته است که اکثریت بزرگی از زنان، حجاب را کاملاً رعایت نمی کنند، و آنها نیز سیاست عدم مداخله را توصیه می کنند. دولت رئیسی با نادیده گرفتن این امر، به گشت ارشاد دستور داد تا قوانین سختگیرانه حجاب را اعمال کند و علناً به خشونت فیزیکی علیه زنان بپردازد. اگر این رویکرد قرار بود که از طریق ایجاد ترس در جامعه کنترل را به دست بیاورد، باید اذعان کرد که نتیجه معکوسی را در بر داشت است. تظاهرات با مرگ معروف مهسا (ژینا) امینی زن بیست و دو ساله کورد که به دلیل نقض قوانین حجاب بازداشت شده بود، آغاز شد. خانواده او ادعا کردند که او به قتل رسیده است - اتهامی که دولت آن را رد کرد اما توسط تحقیقات پزشکی مستقل تایید شد.

طولی نکشید که اعتراضاتی خشمگین به چندین شهر گسترش یافت: به ویژه در مناطق کوردی که سابقه طولانی سرکوب شدن را دارند. سپس، در اقدامات بی سابقه ای از مخالفت سیاسی، زنان بیشتری در سراسر کشور شروع به برداشتن روسری های خود کردند و برخی آن ها را در ملاء عام سوزاندند. رژیم با خشونت به این اقدامات پاسخ داد و پلیس ضد شورش و شبه نظامیان لباس شخصی خود را برای سرکوب مردم فرستاد. با افزایش تعداد تلفات اعم از نوجوانان و کودکان، خشم و شدت اعتراضات نیز افزایش یافت. شعارهای بسیاری مستقیماً رهبر انقلاب را مورد هجمه قرار داد و خواستار سقوط جمهوری اسلامی شد. در

یک تفاوت آشکار با تمام اعتراضات گذشته، شعارها کاملاً سکولار بودند، به جز در مناطق جنوب شرقی بلوچ، که جمعیت سنی مذهب آن تحت کنترل یک دولت اسلامگرای شیعی از تبعیض مذهبی رنج می بردند.

از آنجایی که به نظر می رسید استفاده از نیروی مرگبار نتیجه معکوسی در بر خواهد داشت، رژیم شروع به تنظیم استقرار خود کرد و قدرت آتش خود را بر مناطق سنی نشین کوردستان و سیستان و بلوچستان متمرکز کرد. در تهران و شهرهای بزرگ از گلوله های جنگی، گلوله های لاستیکی و باتوم علیه معترضان استفاده شد، در حالی که خودروهای پلیس و موتورسیکلت ها در میان مردم حرکت می کردند.

با این حال، اعتراضات افزایش یافت و به دانشگاه ها و حتی دبیرستان ها نیز نفوذ کرد. اتحادیه های کارگری و انجمن های جامعه مدنی روزنامه نگاران و کلازا اعتراضات حمایت کرده اند، اما چیزی شبیه حرکت به سمت اعتصاب عمومی هنوز قابل تشخیص نیست. تظاهرات بدون داشتن رهبری، خودجوش و با بهره گیری کامل از فناوری دیجیتال برای برقراری ارتباط و هماهنگی در جهت پخش موثر عملکرد و خواسته های معترضین ادامه دارد.

علیرغم سانسور رسانه و قطع اینترنت، هر روز سیل تصاویری دل خراش و اطلاعات از ایران سرازیر می شود که همدردی و حمایت فوق العاده ای را در سراسر جهان برانگیخته است. به ویژه واکنش عاطفی مهاجران ایرانی در اروپا، ایالات متحده و کانادا که ده ها هزار نفر برای نشان دادن حمایت از قیام در ایران بیرون آمده اند، بسیار پر قدرت بوده است.

جنگ موقعیت

با این حال، سیاست دیاسپورا مملو از تنش است، زیرا سلطنت طلبان سعی می

کنند خواسته های خود را از جمله تغییر رژیم را از طریق مداخله مستقیم ایالات متحده تحمیل کنند. تلاش آنها برای تصرف هژمونی دیاسپورا با وجود اینکه سلطنت طلبان و حامیان آنان از جمله آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی در قیام جدید از بزرگترین بازنده های سیاسی بودند، صورت گرفت.

هیچ شعار سلطنت طلبی در اعتراضات ایران وجود ندارد و همچنین هیچ درخواستی نیز از دولت های خارجی برای مداخله وجود ندارد. در حالی که "رهبر معظم" و تندروهای رژیم ممکن است اصرار داشته باشند که این اعتراضات یک توطئه خارجی است که توسط ایالات متحده، اسرائیل و عربستان سعودی طراحی شده است، این استدلالی است که حتی در رسانه های سانسور شده ایران نیز مورد توجه قرار نمی گیرد.

در حالی که دیاسپورا مملو از درخواست برای تغییر رژیم می باشد، اعتراضات پراکنده اما مداوم در ایران تا سومین ماه خود ادامه دارد. با وجود محدودیت هایشان، اعتراض ها با موفقیت تقاضا برای تغییر رژیم را به دستور کار ملی سوق داده اند، و در حال حاضر پیروزی های قابل توجهی به دست آورده اند، که برجسته ترین آن پایان مؤثر حجاب اجباری می باشد.

علاوه بر این، خواسته های معترضان به طور فزاینده ای در مطبوعات روزانه منعکس می شود، که خطوط قرمز سانسور را برای درخواست اصلاحات سیاسی ساختاری را عقب انداخته است. بلوک اصلاح طلب قدیمی بازگشته است و از رژیم می خواهد که نارضایتی معترضان را بپذیرد و سرکوب خشونت آمیز آنها را متوقف کند، زندانیان سیاسی را آزاد کند، به سانسور رسانه ها پایان دهد و به احزاب سیاسی اجازه دهد در دور جدید انتخابات پارلمانی و

به «جنگ موضعی» آنتونیو گرامشی - یک منازعه طولانی که به موجب آن بلوک‌های مخالف با اشغال یا خالی کردن تدریجی موقعیت‌های سیاسی، جایگاه خود را به دست می‌آورند یا از دست می‌دهند.

در این مسیر، انقلاب نقطه شروع نیست، بلکه نقطه اوج فرآیند عمیق تر تحول اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. با این حال، پیگیری یک مسیر تکاملی به این معنا نیست که گزینه انقلابی و اسطوره‌های قدرتمند آن می‌توانند یا باید حذف شوند. شیخ انقلاب که هم الهام‌بخش است و هم کورکننده، همچنان بر فراز ایران می‌چرخد، حاکمان مستبد را تعقیب می‌کند و نسلی دیگر را به سنگرها فرا می‌خواند: «بگذار طبقات حاکم بلرزند...»

* <https://jacobin.com/2022/12/iran-protest-revolution-history-anti-imperialism-islamic-republic>

۱. البته باید توجه داشت قاسم سلیمانی مسئول مستقیم عملیات‌های تروریستی برون مرزی سپاه در کشورهای عراق، یمن و سوریه بوده است. (نشریه تیشک)

ریاست‌جمهوری رقابت کنند. همچنین صحبت آشکاری از برگزاری همه پرسی ملی برای تغییرات قانون اساسی وجود دارد که احتمالاً قدرت نهادهای غیرانتخابی روحانیون را به عقب می‌اندازد. این برنامه اصلاح طلب رادیکال، ما را به چهل و سه سال پیش به «بهار آزادی» در سال ۱۹۷۹ می‌برد، قبل از اینکه دسته حامیان خمینی شروع به سرکوب مطالبات دموکراتیک انقلاب کنند.

برای برآوردن چنین خواسته‌هایی، حاکمان روحانی باید از کنترل انحصاری خود بر دولت دست بردارند و رژیم فراتر از جمهوری اسلامی را بپذیرند. مهمتر از آن، چنین اصلاحات ساختاری به رضایت مجموعه عظیم نظامی-صنعتی-مالی رژیم نیاز دارد - در درجه اول سپاه پاسداران، یکی از سهامداران کلیدی در پرسودترین سرمایه گذاری های دولتی و بخش خصوصی کشور. اما بسیار بعید است که رهبر و پیروان تندرو نظام داوطلبانه کناره گیری کنند یا حتی با فرسایش نسبی قدرت خود موافقت کنند. با این حال، اگر دستگاه غیرروحانی رژیم - شبکه درهم تنیده و قدرتمند سرمایه داران وابسته، نخبگان تکنوکرات اداری و نیروهای مسلح - به این نتیجه برسند که ناآرامی های مردمی به ابعاد واقعاً انقلابی رسیده است، ممکن است مجبور به انجام این کار شوند.

در حال حاضر، سناریوی محتمل‌تر مبارزات سیاسی طولانی مدت است که احتمالاً روند تدریجی تغییر رژیم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. رهبر انقلاب بحران کنونی را یک «جنگ ترکیبی» نامیده است که ظاهراً آمیزه‌ای از خواسته‌های دشمنان خارجی ایران و خواسته‌های دگراندیشان «فریب‌خوردگان» می‌باشد. از سوی دیگر، ممکن است شاهد یک «جنگ فرسایشی» باشیم، شبیه